



حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ (۴۱) إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۴۲) وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ (۴۳) خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ (۴۴) اِثْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ ﴿۴۵﴾

تشبیه تکیه بر غیر خدا به سستی خانه عنکبوت

صدر این سوره مبارکه «عنکبوت» از يك اصل کلی نام برده شد که آزمون است بعد به دنبال آن، قصه پنج پیامبر (علیهم السلام) و امت های آنها را ذکر فرمود و سرنوشت شیرین و تلخ گذشته ها را بازگو کرد بعد فرمود به غیر خدا هر که تکیه کند مثل آن است که به بیت عنکبوت تکیه کرده است اعم از آن است که ملحد باشد به خود متکی باشد ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ﴾^۱ یا مشرک باشد که به صنم و وثن متکی است یا به اشخاص یا گروه های وابسته به يك نظام حقوقی مرتبط باشد در همه این احوال فرمود این مثل بیت عنکبوت است.

سرّ مثال زدن به خانه عنکبوت در آیه ۴۱

مطلب دیگر اینکه فرمود این مثلی است برای توده مردم ممکن است ما خانه ای داشته باشیم از بیت عنکبوت موهون تر و سُست تر ولی آن را باید علم تشخیص بدهد در تشخیص توده مردم نیست توده مردم بیت عنکبوت را

به عنوان ﴿أَوْهَنَ الْبُيُوتِ﴾ می‌شناسند این معنایش این نیست که خانه‌ای سست‌تر از خانه عنکبوت نیست ممکن است حشرات ریزتری و ضعیف‌تری باشند که خانه آنها از خانه عنکبوت ضعیف‌تر باشد ولی آن دیگر در دسترس توده مردم نیست اینکه فرمود: ﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبِهَا لِلنَّاسِ﴾ برای همین است که توده مردم این را به عنوان ﴿أَوْهَنَ الْبُيُوتِ﴾ می‌شناسند.

نفی ولایت غیر خدا در آیات محل بحث

بعد فرمود اگر اینها عاقل باشند به ولی غیر از خدا مراجعه نمی‌کنند پس معلوم می‌شود تنها صحبت علمی نیست که آیا در جهان غیر از خدا منشأ اثری هست یا نیست بلکه بحث عملی است یعنی سخن از نفی اله نیست سخن از نفی ولی است دیگران اله را یعنی همه اله را برای این می‌خواهند که از فیض او، لطف او و برکت او استفاده کنند تحت ولای او باشند که ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾^۱ پس اله را برای آن می‌خواهند که سرپرستی آنها را به عهده بگیرد حالا یا «خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ» است یا «شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ» است یا «قُرْبًا إِلَيْهِ وَ حُبًّا لَهُ وَ شُكْرًا لِإِيَّاهِ» است^۲ که سه مشرب است به هر حال اله را برای آن ولایتش می‌خواهند فرمود غیر از خدا کسی ولی نیست این مدعا آن هم با آن مثال، این مدعا را در آیه ۴۴ برهانی کردند فرمود آنچه در نظام هستی می‌بینید «کان» تامه و «کان» ناقصه آنها را خدا به عهده دارد هم خدا آفریدگار همه است (يك) هم پروردگار همه است (دو) اگر ﴿خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ﴾ او آفرید و او اداره می‌کند آن وقت به غیر او چرا تکیه بکنیم؟! پس آن مدعا این هم دلیل.

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۲. رک: الکافی، ج ۲، ص ۸۴؛ رک: نهج البلاغه، حکمت ۲۳۷.

مراد از تعبیر سماوات و ارض در آیات قرآن

مطلب دیگر این است که گاهی قرآن کریم یا همچنین ادعیه، سماوات را در برابر اهل سماوات قرار می‌دهند زمین را در برابر اهل زمین قرار می‌دهند و مانند آن قرار می‌دهند این مثل دعای فرج^۱ یعنی همین دعا که در قنوت خوانده می‌شود.

در سوره مبارکه «دخان» هم بخشی از این مطالب آمده آیه ۳۸ سوره مبارکه «دخان» این است ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ﴾ گاهی منظور از سماء و ارض مجموع نظام هستی است دیگر آنجا «ما فی السماء» ذکر نمی‌شود، «ما فی الأرض» ذکر نمی‌شود، «و ما بینهما» ذکر نمی‌شود این آیه در مقام تحدید نیست که خداوند آسمان‌ها را آفرید ولی اهل آسمان‌ها را - معاذ الله - خلق نکرد زمین را خلق کرد اما اهل زمین را خلق نکرد یا آسمان و زمین را خلق کرد ما بینهما را خلق نکرد برای آن نیست غرض آن است که اگر منظور از آسمان، خصوص آسمان باشد ما فی السماء را جدا ذکر می‌کند یا اگر منظور ارض، خصوص ارض باشد من فی الأرض را جدا ذکر می‌کند نظیر اینکه در آیه ۳۸ سوره «دخان» منظور از سماء و ارض، ما بینهما نبود لذا ﴿وَمَا بَيْنَهُمَا﴾ را جداگانه ذکر فرمود ولی وقتی اهل سما ذکر نشود اهل ارض ذکر نشود «ما بینهما» ذکر نشود وقتی می‌فرماید سماوات و ارض یعنی مجموعه نظام هستی.

خدای سبحان، خالق و مدبر نظام هستی

دو مطلب است یکی «کان» تاّمه است یکی «کان» ناقصه، «کان» تاّمه این است که اصل هستی این نظام را خدا داد که فرمود: ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۲ این موجب کلیه است دوم اینکه او ربّ کلّ شیء است پرورنده هر چیزی

۱. الکافی، ج ۳، ص ۱۲۲ و ۴۲۶.

۲. سوره رعد، آیه ۱۶؛ سوره زمر، آیه ۶۲.

است او می شود ﴿رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾^۱ این «کان» ناقصه است در پرورش فرمود: ﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾^۲ هر چیزی را که آفرید زیبا آفرید، زیبا او را تربیت می کند تدبیر می کند پس اگر اصل هستی نظام، فعل خداست و اگر پرورش این نظام موجود، فعل خداست و برای غیر خدا سهمی نه در اصل هستی است نه در نگهداری هستی پس ﴿وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ﴾^۳ و اگر کسی به غیر خدا تمسک کرد مثل آن است که به جای اینکه خانه محکم بسازد در حصنی که «کلمه لا إله الا الله حصنی»^۴ برود در حصن توحید و ولایت می رود در خانه عنکبوت، خب در خانه عنکبوتی جا برای زیست نیست. آن مدعا این هم دلیل.

حقانیت عالم و نزاهت آن از باطل

در بحث دیروز اشاره شد که فرمود مصالح ساختمانی آسمان و زمین، حقیقت است یعنی اگر از مهندسی سؤال بکنی که این خانه را با چه چیزی درست کردی می گوید با سیمان و آهن، از خدا بپرسیم عالم را با چه چیزی خلق کردی عالم را نه خصوص زمین را یا خصوص فلان بنا را، می فرماید عالم را من با حقیقت آفریدم لذا هر کاری که در عالم می شود باید مطابق با حق باشد و اگر مطابق با حق نبود برمی گردد به خود آدم و اگر هدفی در عالم نباشد مرگ - معاذ الله - پایان زندگی باشد ﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا﴾^۵ باشد هر که هر چه کرد، کرد حساب و کتابی نباشد می شود باطل لذا در بخش پایانی سوره مبارکه «آل عمران» فرمود متفکران فکر می کنند درباره آسمان و زمین می گویند: ﴿رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا﴾^۶ در سوره مبارکه «ص» فرمود عالم باطل نیست^۷ در اوایل سوره

۱. سوره اعراف، آیه ۵۴.

۲. سوره سجده، آیه ۷.

۳. سوره بقره، آیه ۱۰۷؛ سوره عنکبوت، آیه ۲۲.

۴. کشف الغمّة، ج ۲، ص ۳۰۸.

۵. سوره انعام، آیه ۲۹؛ سوره مؤمنون، آیه ۳۷.

۶. سوره آل عمران، آیه ۱۹۱.

۷. سوره ص، آیه ۲۷.

مبارکۀ «زمر» فرمود عالم حق است^۱ پس معادی هست، هدفی هست اگر چیزی ابر باشد باطل است و این باطل می شود لهو، می شود لغو، می شود بازی، بازی هدف عقلی ندارد هدف وهمی و خیالی دارد که آن لدی العقل هدف نیست لذا فرمود ما بازیگر نیستیم اگر عالم مقصدی نداشت و مقصودی نداشت و هدفی نبود می شد بازی فرمود ما بازیگر نیستیم در سوره مبارکۀ «دخان» همین است دیگر فرمود: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ﴾ ما بازیگر نیستیم.

بازیچه بودن دنیا و علت خلقت دنیای بازیچه

می ماند مطلب دیگر و آن این است که دنیا و آخرت هر دو را خدا آفرید بر اساس این اصل کلی، در سوره مبارکۀ «حدید» هم فرمود دنیا جز بازیچه چیز دیگر نیست آن وقت فکیف الجمع بین آیه سوره «حدید» که می فرماید: ﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأُمُوالِ وَالْأَوْلَادِ﴾^۲ و اینکه می فرماید ما بازیگر نیستیم خب پس این بازیچه را چه کسی آفرید؟ پاسخش این است که دنیا بازیچه است و ما بازیگر نیستیم ما حکیمیم، فرمود ما بازیچه خلق نکردیم فرمود ما بازیچه خلق کردیم ولی ما حکیمیم. بیان ذلك این است که يك پدر حکیم، يك پدر فرزانه، يك پدر بزرگوار برای بچه و کودکش اسباب بازی می خرد این اسباب بازی، اسباب بازی است اسباب علم نیست اما کودک را به بازی گرفتن حکمت است این پدر، بازیگر نیست این پدر حکیم است این پدر عالم است این پدر فرزانه است بچه را به بازی گرفتن حکمت است ولی اگر بچه همه اش به بازی سرگرم باشد عمر خودش را تلف کرده. فتحصل أن هاهنا اموراً الأول: العالم بالحق؛ الثاني: «أن الله بالحق»؛ الثالث: «أن الدنيا لهو و لعب»؛ الرابع: بازی گرفتن کودکان حکمت است و آن مدیر و مدبر بازیگر نیست می بینید هیئت مدیره مدرسه برای بچه ها برنامه تنظیم می کنند می گویند پنج ساعت که باید کار بکنند چهار ساعتش

۱. سوره زمر، آیه ۵.

۲. سوره حدید، آیه ۲۰.

کارهای علمی يك ساعت هم بازی بکنند بچه‌ها را در مدرسه به بازی گرفتن حکمت است مدیر، بازیگر نیست فرمود این مقام‌ها و پُست‌ها و من و ماها بازیچه است همه شما که سلمان و اباذر نیستید که لوجه الله کار بکنید اکثری مردم بالأخره تشویقی می‌خواهند رفاهی می‌خواهند و مانند آن که این پُست برای من است این مقام برای من است ما به اینجا رسیدیم این بازیچه است این بازیچه برای اینکه بقیه عمر را به کار و خدمت صرف بکند اگر کسی همه عمر را به این بازیچه صرف بکند می‌شود ﴿لَهُوٌ وَلَعِبٌ﴾ این چنین نیست که دنیا را غیر خدا خلق کرده باشد دنیا را هم او آفرید چه اینکه موت و حیات را هم او آفرید آخرت را هم او آفرید ولی این اسباب بازی را برای بازیگرها خلق کرد که اینها مقداری کار کنند بعد مقداری خستگی‌شان را با بازی رفع کنند اما کسی که همه‌اش عمر را به بازی گذرانده این يك كودك هشتاد ساله است این به دنبال مریدبازی و دست‌بوسی و امثال ذلك که باشد این يك بچه هفتاد، هشتاد ساله است این هنوز بزرگ نشده این هنوز بالغ نشده، فرمود ما بازیگر نیستیم شما هم اگر بخواهید به اخلاق الهی متخلّق باشید بازیگر نباشید چند ساعتی برای رفع خستگی حالا عیب ندارد بازی بکنید اما نه کسی را بازی بدهید نه خودتان به بازی سرگرم بشوید و يك انسان محقق هم متحققانه زندگی می‌کند.

نزاهت خدای سبحان و اولیای الهی از لهو و لعب

فرمود این عالم حق است بازیچه آفریدن حق است بازی کردن باطل است ما بازیگر نیستیم نه تنها در سوره مبارکه «دخان» در موارد دیگر هم آمده که اصلاً لعب در کار ما نیست^۱ از وجود مبارك امام صادق (سلام الله علیه) سؤال کردند امام بعد از شما کیست فرمود کسی که «لا يلهو ولا يلعب» امام هفتم کسی است که اهل بازی نیست طولی نکشید که وجود مبارك امام كاظم (سلام الله علیه) بچه‌ای بود وارد شده برّه‌ای همراه او بود به این برّه گفت:

۱. سوره انبیاء، آیه ۱۶.

«اسجدی لرّبک» بعد فوراً وجود مبارک امام صادق این کودک را یعنی امام کاظم (سلام الله علیهما) را در بغل گرفت فرمود: «بأبی و أمی مَنْ لَا یَلَهُو و لَا یَلْعَب»^۱ این می شود امام؛ درست است گوسفند با افراد عادی حرف نمی زند ولی خب با ولی الله که حرف می زند ولی الله هم می تواند به او دستور بدهد فرمود: «اسجدی لرّبک» خب این می شود «لا یلهو و لا یلعب» اینها حاضر نیستند حیوانات را به بازی بگیرند چه رسد به جامعه انسانی.

وجود نصاب تکلیف در همه مکلفان

پرسش: مگر همه کودکان علی السویه دارای تربیت واحد نیستند؟

پاسخ: نه، آن نصاب لازم را دارند ولی «الناس معادن» این بیان نورانی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است «الناس معادن کمعادن الذهب و الفضة»^۲ البته آن نصاب لازم را برای تکلیف همه دارند یعنی نصابی که باید مکلف باشند و دستور خدا را اطاعت کنند اما درجات هوششان که یکسان نیست.

تحقق نظام حق در پرتو اصول سه گانه

پرسش:.... پاسخ: حق در قبال باطل است یعنی چیزی که منشأیی دارد همراهی دارد مقصدی دارد نظامی دارد سه مرحله را يك شیء باید دارا باشد تا حق باشد، نظام فاعلی، نظام داخلی، نظام غایی این در سوره مبارکه «طه» مشخص شده وقتی فرعون به وجود مبارک موسی عرض کرد که خدای تو کیست، فرمود: ﴿رَبُّنَا الَّذِي﴾ که این سه نظام را به عالم داده ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾^۳ نظام فاعلی اش مشخص، ساختار داخلی اش مشخص، هیچ چیزی در درونش کم نیست نظام غایی اش هم مشخص، راهش هم مشخص کجا می رود هم مشخص، اگر چیزی دارای این عناصر سه گانه بود راه فاعلی اش تام بود غیر خدا دخالت نداشت ساختار

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۱۱.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۰.

۳. سوره طه، آیه ۵۰.

داخلی‌اش کمبود نداشت راهش به هدف مشخص بود هم هدفدار بود هم راهش مستقیم بود می‌شود حق ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾ این سه اصل که باشد می‌شود نظام حق.

جهان هستی، تجلّی افعال الهی

وقتی برهان این شد دیگر غیر او هر که باشد و هر چه باشد می‌شود بیت عنکبوت الآن چیزی نیست تا به عنوان بیت عنکبوت باشد برای اینکه سراسر عالم مسبح‌اند ساجدند، مسلم‌اند، منقادند، مطیع‌اند ﴿فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾^۱ بر فرض اگر غیر خدا و غیر از آثار خدا، افعال خدا، آیات خدا، چیزی در عالم باشد کبیت العنکبوت است ولی چیزی در عالم غیر از آثار او نیست در بیانات نورانی حضرت امیر بود که بارها خوانده شد فرمود بیراهه نروید خدا اگر بخواهد کسی را بگیرد از جای دیگر سرباز نمی‌آورد «جَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ»^۲ فرمود دست و پای شما سربازان او هستند او اگر بخواهد بگیرد شما را با دستتان می‌گیرد با پایتان می‌گیرد با زبانتان می‌گیرد انسان - خدای ناکرده - حرفی می‌زند آبرویش می‌رود دیگر این طور نیست که از جای دیگر سرباز کشی کند يك جا انسان امضا می‌کند کلاً سقوط می‌کند جایی که نباید برود می‌رود کلاً سقوط می‌کند با پای آدم می‌گیرد با سر آدم می‌گیرد با زبان آدم می‌گیرد با دست آدم می‌گیرد غیر از فعل خدا و آثار خدا و آیات الهی چیزی در عالم نیست اگر بر فرض باشد «کبیت العنکبوت» است اگر چیزی راه ورودی‌اش مشخص، راه خروجی‌اش مشخص، ساختار درونی‌اش مشخص این می‌شود حق.

۱. سوره فصلت، آیه ۱۱.

۲. نهج البلاغة، خطبة ۱۹۹.

مراد از «حق»، در آفرینش حقانی نظام هستی

در اینجا فرمود: ﴿خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ﴾ این عبارت «حق خلق است من وجه»^۱ که در کلمات اهل معرفت است این حق مخلوق به است نه آن حقی که ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ﴾ آن اصلاً منطوقه ممنوعه است احدی به آن دسترسی ندارد این حق همان حقی است که به آن می‌گویند حق مخلوق به، این مخلوق به که می‌گویند برای این است که در آیات آمده ما آسمان و زمین را بالحق خلق کردیم این همان است که فرمود: ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾^۲ غیر از ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنْ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ﴾^۳ آن حق، مقابل ندارد و احدی هم به آن دسترسی ندارد این ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾ است که «علی مع الحق»^۴ با اوست و گرنه کسی با خدا نیست اگر این چنین است ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾ خدا آسمان و زمین را به «الحق» خلق کرد آن وقت این می‌شود حق مخلوق به این است که می‌گویند حق، خلق است من وجه و غیر آن است من وجه یعنی فیض با مستفیض از یک جهت یکی اند از یک جهت دوتا هستند یکی مطلق است یکی مقید.

استماع کلام حق با تلاوت قرآن و نجوا با خدا در پرتو نماز

فرمود حالا که این شد ﴿اِئْتِ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ﴾ ما این حرف‌ها را از راه وحی به تو گفتیم همین را بخوان ﴿اِئْتِ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ﴾ بخواهی بشنوی حرف خدا را بشنو برای اینکه آن کسی که عالم را آفرید دارد عالم را تفسیر می‌کند انسان را تفسیر می‌کند گذشته او را، آینده او را، جهان او را، فعلیت او را، روح او را، بدن او را دارد تفسیر می‌کند پس این را تلاوت کن ﴿اِئْتِ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ﴾ بخواهی با او حرف بزنی ﴿اقِمِ الصَّلَاةَ﴾ بالأخره با چه کسی می‌خواهی حرف بزنی غیر از او و آثار او و آیات او و مخلوق او که در عالم نیست ﴿فَأَيُّمَا تُؤَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾^۵

۱. شرح فصوص (قبیری)، شرح قبیری، ص ۶۵۶.

۲. سوره بقره، آیه ۱۴۷؛ سوره آل عمران، آیه ۶۰.

۳. سوره حج، آیه ۶۲.

۴. الامالی (شیخ صدوق)، ص ۸۹.

۵. سوره بقره، آیه ۱۱۵.

مگر اینکه کسی - معاذ الله - ناپینا باشد جایی را نبیند که ﴿لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي

الصُّدُورِ﴾^۱.

معنای «حکمت» و «فقه» در بیان قرآن کریم

فرمود: ﴿اِنَّ مَا اَوْحِيَ اِلَيْكَ﴾ این ﴿مَا اَوْحِيَ اِلَيْكَ﴾ هم به حکمت نظری نظر دارد هم به حکمت عملی، قرآن

کریم کتاب الهی است هم بحث‌های جهان‌بینی را دارد که در عالم چه چیزی هست چه چیزی نیست، هم جهان‌داری

را دارد که چه باید چه نباید، هم بود و نبود را که بحث نظر است هم باید و نباید را که فقه و اخلاق است همه را

بیان کرده از آیه ۲۲ تا آیه ۳۹ سوره مبارکه «اسراء» که گذشت همین است فرمود اینها حکمت است ما به شما

گفتیم آیه ۲۲ سوره مبارکه «اسراء» این بود ﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾ از توحید شروع کرده ﴿فَتَقَعَّدَ مَذْمُومًا

مَّخْذُولًا﴾ بعد احترام به پدر و مادر را ذکر کرده بعد ایتای ذی‌القربا حق آنها را ذکر کرده حرمت تبذیر و اینها را

ذکر کرده پرهیز از اسراف را ذکر کرده حرمت قتل اولاد را ذکر کرده حرمت زنا را ذکر کرده حرمت قتل نفس را

ذکر کرده حرمت سوء استفاده از مال یتیم را ذکر کرده حرمت کم‌فروشی را ذکر کرده جلوی بی‌جا حرف زدن را

گرفته، جلوی حرف‌های غیر عالمانه را گرفته ﴿لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا﴾ را ذکر کرده، بعد فرمود: ﴿ذَلِكَ مِمَّا

أَوْحَى اِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ﴾ ما به تو حکمت دادیم حکمت این است که بخشی به جهان‌بینی و توحید و مسئله

نظری برمی‌گردد بخشی هم به اخلاق و حقوق برمی‌گردد حکمت به اصطلاح قرآن غیر از حکمت رایج است چه

اینکه فقه هم به اصطلاح قرآن غیر از فقه رایج است جهان‌بینی، فلسفه، کلام و مانند آن به اصطلاح قرآن کریم فقه

است فقه یعنی فهم دین آنجا که سخن از خدا و آیات الهی و وحی و نبوت است فقه است خواه مربوط به

خداشناسی باشد که بحث عقلی است خواه مربوط به حلال و حرام‌شناسی باشد که بحث نقلی است فرمود: ﴿ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ﴾ اینها را تلاوت کن.

وحی علمی و عملی خدای سبحان

بعد يك وحی فعلی دارد که آن وحی فعلی جای تلاوت نیست ملاحظه فرمودید ما يك جزم داریم که حوزه تصوّر و تصدیق و قضیه و قیاس اقترانی و استثنایی این کارهایی که حوزه و دانشگاه دارند در این ردیف است يك حوزه عزم، عزم و اراده و نیت و اخلاص داریم که تصمیم است و عمل است کاری به علم ندارد خدای سبحان برای اولیای خود از دو منظر وحی دارد هم مطالب علمی را وحی می‌فرستد که گذشته‌ها چه بود قصص انبیا چه بود جهان آینده چیست، هم در تصمیم‌گیری گاهی می‌بینید در قلب انسان تصمیمی پیدا می‌شود انسان در تشییع شهیدی یا تشییع دوستی یا عیادت بیماری دفعتاً يك تصمیم خوبی می‌گیرد این تصمیم از جایی آمده چه اینکه - معاذ الله - اگر کسی قصد خلاfi کرده تصمیم کار باطلی گرفته این تصمیم از جای دیگر آمده اگر تصمیم، باطل باشد این ﴿يُوسُوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ * مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ﴾^۱ است که وسوسه نام دارد این هم وحی ابلیس است اگر این تصمیم، خیر و رحمت و برکت و صلاح و فلاح باشد ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ﴾ نام دارد يك وقت خدا می‌فرماید: ﴿اقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾^۲ خب آن يك راه علمی است يك وقت می‌فرماید من وحی فرستادم که بلندشو نماز بخوان خب اینکه انسان دفعتاً تصمیم می‌گیرد همیشه نمازش را اول وقت بخواند همیشه با وضو باشد این تصمیم است اینکه علم نیست این اراده است این تصمیم است این نیت است این بالأخره از جایی آمده تصادف و شانس و اینها که - معاذ الله - نیست اگر کسی مشمول عنایت الهی باشد تصمیم‌های خیر را خدا به او عطا می‌کند عهد کردم که دیگر حرف کسی را نزنم این تصمیم‌گیری است این تصمیم‌گیری می‌شود فعل خیرات ﴿وَأَوْحَيْنَا

۱. سوره ناس، آیات ۵ و ۶.

إِلَيْهِمْ فَعَلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ^۱ نه ﴿أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾^۲ که دستور باشد. وحی دو قسم

است هم وحی علمی هم وحی عملی.

وحی علمی و عملی شیطان

کارهای شیطننت هم - معاذ الله - آن هم دو قسم است این ﴿إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ﴾^۳

همین است تمام این مغالطات و شبهات منشأ شیطننت دارد این خلاف حق را این باطل را این مغالطه در برابر حق

را چه کسی در ذهن آدم انداخته همین طور خودبه خود پیدا شد اگر کسی - معاذ الله - مبدأ عالم را نپذیرد نظام عالم

را نپذیرد ناچار است به شانس تکیه کند شما خرافی تر از شانس چه چیزی دارید از شانس خرافی تر چیز دیگری

می خواهید؟! اگر به توحید و نظام علی بسنده نکند ناچار است به شانس، خوش شناسی و بد شناسی و این حرف ها

رو بیاورد. خب این تصمیم پیدا شد از کجا پیدا شد در اثر بد رفتاری های سابق می شود ﴿إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ

أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ﴾ اصلاً بعضی ها می آمدند در محضر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای اینکه حرف

خودشان را بزنند تمام حواسشان این بود که چه چیزی بگویند نه چه چیزی بشنوند اما فرمود: ﴿وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ

يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا قُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾^۴.

توفیق دریافت سلام الهی یا سلام نبوی توسط مخاطبان پیامبر

اینکه می بینید در نماز جمعه خطیب اول سلام می کند از همین آیه سوره «انعام» گرفته شده قبلاً در روضه خوانی ها

و مجالس وعظ رسم بود که واعظ وقتی بالای منبر می رفت اول به مستمعین سلام می کرد این در همین آیه سوره

مبارکه «انعام» است که به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود وقتی مؤمنین آمدند می خواهی برای آنها

۱. سوره انبیاء، آیه ۷۳.

۲. سوره بقره، آیه ۴۳.

۳. سوره انعام، آیه ۱۲۱.

۴. سوره انعام، آیه ۵۴.

سخنرانی کنی موعظه کنی اول بگو سلامٌ علیکم ﴿وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾ اوساط محضر، سلام را از تو دریافت می کنند اوحدی محضر، سلام مرا از تو می شنوند یعنی سلام مرا به آنها برسان چون خودش بعد از اینکه فرمود: ﴿سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾^۱ ﴿سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ﴾^۲ فرمود: ﴿كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾^۳ ما به محسنین هم سلام می فرستیم. بنابراین شیطان هم دو کار دارد هم وحی علمی دارد هم وحی عملی منتها از وحی علمی اش به وحی یاد شده از وحی عملی اش به وسوسه یاد شده.

معاهده انسان با خداوند، نمونه ای از وحی عملی الهی

فرشتگان الهی که به اذن ذات اقدس الهی کار می کنند هم وحی علمی دارند که این معارف را می آورند هم وحی عملی دارند که تصمیم های خوبی نصیب انسان می شود عهد کردم که دیگر گوش به ناحق نکنم این رساله عهد هم همین است شما می بینید در کتاب های فقهی ما نذر رایج است، یمین رایج است اما عهد خیلی کم است برخی از بزرگان رساله عهد داشتند من عهد کردم که وقتم را تلف نکنم، عهد کردم حرف بی جا نزّم، عهد کردم همیشه نماز اول وقت بخوانم، عهد کردم تا ممکن است نماز را به جماعت بخوانم، عهد کردم که نماز شبم ترك نشوم عهد یعنی عهد آن قدر ذات اقدس الهی لطیف است که فرمود با من عهد ببندید این رساله عهد در فقه همین است منتها حالا معمول به ما نیست ما نذر می کنیم برای درمان بیماری یا کارهای دیگری که شبیه این است انجام می دهیم اما عهد نداریم با چه کسی عهد ببندیم با خدا عهد ببندیم يك طرف ما باشیم يك طرف او، با او معاهده کنیم عهد کنیم این هم مثل نذر، این هم مثل یمین حکم فقهی دارد کفّاره دارد و مانند آن.

۱. سوره صافات، آیه ۱۰۹.

۲. سوره صافات، آیه ۱۲۰.

۳. سوره صافات، آیات ۱۱۰ و ۱۲۱.

تحدیر طالبان علم از بطالت

بالآخره این ذهن مگر ظرفیت چقدر مطلب دارد طلبه‌ای محققانه بخواهد درس بخواند آن وقت شب برود مرتب سریال نگاه کند مرتب فیلم نگاه کند این ذهن مگر جای چند مطلب دارد بعد آخر شب هم خسته است مروری هم به کتاب بکند این دیگر محقق در نمی‌آید اگر کسی بخواهد قصص انبیا بخواند خب علم است اگر قصص اولیا را بخواند علم است اما داستان‌هایی که پیام علمی ندارند انسان چرا وقتش را صرف بکند هر روزنامه‌ای را آدم بخواند این ذهن مگر چقدر ظرفیت دارد اینها رساله نوشتند که ما عهد کردیم حرف‌های غیر علمی نگوییم، حرف‌های غیر علمی نشنویم، نوشته‌های غیر علمی نخوانیم بالآخره تا انسان بشود محقق.

سرّ تعبیر به اقامه، درباره نماز

فرمود اینها را بخوانید ﴿اِنَّلُ مَا اُوْحِيَ اِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ﴾ این را که از طرف ذات اقدس الهی قرآنی که وحی شده بخوان آن وقت یکی از چیزهایی که در همین کتاب است مسئله اقامه صلات است این هم بارها ملاحظه فرمودید که قرآن را انسان تلاوت می‌کند مسئله تعلیم کتاب و حکمت و تزکیه را دارد اما نماز را تلاوت نمی‌کند نماز را قرائت نمی‌کند برای اینکه این قرآن، کتاب حکیم است فرمود: ﴿يَس * وَالْقُرْآنَ الْحَكِيمَ﴾^۱ و دین، نماز را عمود می‌داند «الصلاة عمود الدین»^۲ عمود و ستون، خواندن نیست کسی اگر بگوید نماز بخوان مثل اینکه بگوید ستون را بخوان خب این حرف حکیمانه نیست اگر گفتی نماز ستون دین است بگو ﴿اَقِمْوُا الصَّلَاةَ﴾ نه «اقروُا الصلاة» لذا در هیچ جا شما نمی‌بینید قرآن بگوید نماز بخوانید می‌گوید نماز را اقامه کنید برای اینکه ستون دین است ستون را که کسی نمی‌خواند آنجا هم که ﴿يُصَلِّي﴾ آنجا هم به معنای «مقیم الصلاة» است پس این ستون را نگه بدار.

۱. سوره یس، آیات ۱ و ۲.

۲. الامالی (شیخ طوسی)، ص ۵۲۹.

راه آگاهی از قبولی یا عدم قبولی نماز

و این ستون را چون نگهداشتی زیر این خیمه رفتی از فحشا محفوظی و انسان می‌تواند بفهمد که نمازش مقبول شد یا نه، گرچه صحتش را می‌تواند بفهمد همین که مطابق با رساله عملیه بود یا مطابق با فتوای خودش - اگر مجتهد باشد - بود این نماز صحیح است اما حالا واقعاً مقبول حق شده که حکم کلامی است نه حکم فقهی آن را اگر تا مدتی مصون از فحشا و منکر بود خدا را شکر کند که نماز او قبول شد برای اینکه «الصلاة ما هي؟» صلات آن است که ﴿تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾^۱ خب اگر موفق شد در امتحانات پیروز بیرون آمد موارد زیادی هم آزمون شده و از فحشا و منکر نجات پیدا کرده مطمئن است که نمازش قبول شد آن وقت شاکر است اما اگر - خدای ناکرده - از طرفی نماز، از طرفی نگاه به نامحرم یا مسائل دیگر تقریباً اطمینان دارد که نمازش قبول نشده برای اینکه نماز آن است که ﴿تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾.

پرسش: انسان‌های نمازخوان گناه هم می‌کنند.

پاسخ: بسیار خوب، معلوم می‌شود که صلاتشان [از نظر فقهی] صحیح است ولی مقبول حق نیست چون نماز آن است که جلوی فحشا را بگیرد بنابراین اگر در قیامت بخواهد بگوید که من نماز آوردم می‌گویند نماز کامل نیاموردی ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾^۱.

تجلی عظمت نماز، در تعابیر اذان و اقامه

شما می‌بینید در اذان و اقامه چقدر با جلال و شکوه از نماز نام می‌برند اول می‌گویند «حیّ علی الصلاة» ما نداریم که بگویند «حیّ علی الزکاة، حیّ علی الحج، حیّ علی الصوم» این «حیّ علی» مخصوص خود نماز است به طرف نماز بشتابید این بالصراحه، دو برهان هم در دو جمله دیگر بعد از این آمده چرا «حیّ علی الصلاة» چرا بشتابیم؟ برای اینکه آن فلاح است «حیّ علی الفلاح» چرا بشتابیم؟ برای اینکه آن خیر العمل است «حیّ علی

۱. سوره مائده، آیه ۲۷.

خیر العمل» چون خیر العمل است چون فلاح است پس بشتابید به طرف نماز خب انسان با خدا دارد گفتگو می‌کند در پیشگاه او سجده می‌کند ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾^۱ می‌گوید، ﴿إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾^۲ می‌گوید معصیت یعنی حرف او را دارد زیر پا می‌گذارد.

حقیقت و روح گناه

معصیت یعنی چه؟ در بحث‌های قبلی هم ما داشتیم که بعضی از بزرگان اهل معرفت گفتند که روح معصیت را شما بشکافید می‌بینید با توحید سازگار نیست چرا، برای اینکه اگر کسی خلاف بکند بر اساس سهو و نسیان و خطا و اضطرار و اجبار و الجا اینها که بر اساس حدیث رفع^۳ معصیت نیست آنجا که عالماً بالحکم و الموضوع، عامداً گناه می‌کند معنایش این است که خدایا من هیچ عذری ندارم می‌دانم که تو گفتی نکن، می‌دانم که حرام است ولی به نظر من باید بکنم روح هر گناهی را شما تحلیل کنید به شرک می‌رسد ﴿مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^۴ حالا خدا چقدر رحیم است که می‌گذرد حرف دیگر است اگر سهو و نسیان و غفلت و اضطرار و الجا باشد که معصیت نیست بر اساس حدیث رفع، آنجایی معصیت است که شخص می‌گوید خدایا این را تو گفتی، من هم می‌دانم، عذر هم ندارم، ولی به نظر من باید انجام بدهم هیچ معصیتی نیست مگر اینکه عند التحلیل نهایی به شرک برمی‌گردد لذا حالا خدا خیلی کریم است که از ما می‌گذرد.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

۱. سوره فاتحه، آیه ۵.

۲. سوره فاتحه، آیه ۵.

۳. التوحید (شیخ صدوق)، ص ۳۵۳.

۴. سوره یوسف، آیه ۱۰۶.